



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

پاسخ به موضع گیری غیرعلمی موسسه دارالصادق

تاریخ انتشار: دوشنبه ۱۲ رجب ۱۴۳۵

هل العالم

کلمه تصوف در طول تاریخ به معانی متعددی استعمال شده‌است و در عصر اهل بیت علیهم السلام به یک جریان فرهنگی خاص اطلاق می‌شده‌است، چنانکه فلسفه به معنای حکمت مشائی یونانی بوده‌است. آنچه موضوع عرائض حقییر بوده تاریخ عرفان شیعی بود که البته در فاصله قرنهای هفتم تا یازدهم در تعبیر علمای بزرگ شیعه از آن به تصوف نیز یاد می‌شود و هیچ تناسبی با تصوف باطل و غیرشرعی ندارد و غالب علمای بزرگ شیعه در این عصر یا رسماً صوفی بوده‌اند و یا مدافع تصوف و از هیچ یک از بزرگان شیعه تا قرن یازدهم نقدی بر تصوف در این محدوده زمانی وجود ندارد.

فهرست

- ۱- پاسخ حجت الاسلام والمسلمین وکیل به موضع گیری غیرعلمی مؤسسه دارالصادق نسبت به برگزاری نشست علمی «معاد صدراپی» و «حکمت و عرفان از منظر عالمان شیعی»
- ۲- نکته اول:
- ۳- نکته دوم:
- ۴- نکته سوم:
- ۵- نکته چهارم:
- ۶- نکته پنجم:
- ۷- نکته ششم:
- ۸- نکته هفتم:
- ۹- نکته هشتم:
- ۱۰- نکته نهم:
- ۱۱- ۳

پاسخ حجت الاسلام والمسلمین وکیلی به موضع گیری غیرعلمی مؤسسه دارالصادق نسبت به برگزاری نشست علمی «معاد صدراپی» و «حکمت و عرفان از منظر عالمان شیعی»

منبع: پایگاه دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

حضور ریاست محترم دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان سلام علیکم

پس از عرض ادب و احترام، این حقیر چندی پیش از سوی دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان جهت سخنرانی پیرامون دو مسأله «معاد صدراپی» و «حکمت و عرفان از منظر عالمان شیعی» مدعو بودم.

پس از بازگشت به مشهد مقدس اطلاع یافتم که یکی از شهروندان اصفهانی نامه‌ای را به شما ارسال نموده‌اند و در آن به عرائض حقیر در مدرسه صدر اصفهان اعتراضاتی کرده‌اند. تقاضا نمودم که بنده را نیز در جریان محتوای نامه قرار دهند و سروران مکرم لطف نموده و نامه را در اختیار بنده قرار دادند.

پس از مطالعه نامه که ان شاء الله با نیت خیر و قصد اصلاح نوشته شده، نکاتی به نظر رسید که عرض نمودن آن خالی از فائده نمی‌باشد. امید که توسط دفتر تبلیغات این نکات به نویسنده نامه نیز ابلاغ شود.

نکته اول:

مرقوم نموده‌اند که احادیثی صریح و حتمی از ائمه علیهم السلام مبنی بر رد فرقه ضاله صوفیه و فلسفه وجود دارد. عرض می‌شود حتی یک حدیث قطعی و متقن در این باب وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد، به مقتضای قواعد اصولی ناظر به اصطلاح صوفیه و فلسفه در آن عصر است.

کلمه تصوف در طول تاریخ به معانی متعددی استعمال شده‌است و در عصر اهل بیت علیهم السلام به یک جریان فرهنگی خاص اطلاق می‌شده‌است، چنانکه فلسفه به معنای حکمت مشائی یونانی بوده‌است. آنچه موضوع عرائض حقیر بوده تاریخ عرفان شیعی بود که البته در فاصله قرنهای ۷ تا ۱۱ در تعبیر علمای بزرگ شیعه از آن به تصوف نیز یاد می‌شود و هیچ تناسبی با تصوف باطل و غیرشرعی ندارد و غالب علمای بزرگ شیعه در این عصر یا رسماً صوفی بوده‌اند و یا مدافع تصوف و از هیچ یک از بزرگان شیعه تا قرن ۱۱ نقدی بر تصوف در این محدوده زمانی وجود ندارد، گویا نویسنده نامه تصور نموده‌اند که حقیر قصد دفاع از فرق صوفیه معاصر را داشته‌ام که مرتکب قبائح و اعمال خلاف شرع می‌شوند، در حالیکه عرائض این بنده هیچ مناسبتی با این امر نداشت و به علت اینکه حاضرین در جلسه از فضلا بودند، حقیر به توضیح این امر مبادرت نورزیدم، ولی در جلسه‌ای که برای خواهران طلبه اجمالی از تاریخ عرفان را عرض نمودم این نکته را صریحاً تذکر دادم.

در هر حال، این مطالب مبنی بر فرض چنین روایاتی است که در رد تصوف وارد شده باشد، ولی حق مطلب این است که چنین روایاتی وجود خارجی ندارد و آنچه هست مجموعه‌ای روایات جعلی است که در قرن یازدهم جعل شده و به کتاب کاشف الحق یا حقیقه الشیعه الصاق گردیده که شرح این ماجرا مجال واسع می‌طلبد و لاف‌اف این است که این روایات بی‌سند و مرسل است و نه متقن و حتمی.

نکته دوم:

مرقوم نموده اند که فلسفه دست آورد هارون و مأمون لعنت الله علیهما است. عرض می شود فلسفه محل بحث ما در جلسه مزبور به معنای هستی شناسی عقلی بوده ، نه آراء یونانیان که در فاصله انتهای عصر اموی تا قرن چهارم ترجمه گردیده است. و این هم توسط اهل بیت علیهم السلام تأسیس شده و شیعه همواره در آن پیشگام بوده اند و جز ابن-رشد، تمام فلاسفه بزرگ اسلامی شیعه بوده اند و همچون فارابی و ابوعلی سینا و خواجه نصیر و میرداماد و صدر المتألهین و امروزه نیز مهد آن فقط مملکت شیعه است و بس.

لازم به ذکر است که همان فلسفه یونانی نیز فقط توسط هارون و مأمون رواج نیافته، بلکه تعداد متناهی از مترجمین مهم آن از بزرگان شیعه بوده اند و از قضا رؤسای بیت الحکمه و دارالترجمه در عصر هارون خود از شیعیان اهل بیت و از خاندان نو بخت می باشند.

نکته سوم:

مرقوم نموده اند که « حقیر صریحاً فرقه ضالّه صوفیگری را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده ام و شیخ طوسی و شیخ مفید را طرفدار صوفیگری شمرده ام ». اجمالاً از نامه مزبور روشن است که نویسنده نامه در جلسه سخنرانی حضور نداشته اند و مطالب را از طریق شخصی مانند خودشان که فاقد دقت نظرو خبریّت در این مسائل بوده است، دریافت کرده اند. حقیر در جلسه مزبور تاریخ عرفان را به جهاتی از قرن هفتم آغاز کردم و هیچ سخنی از شیخ مفید و شیخ طوسی که از عالمان قرن چهارم و پنجم می باشند به میان نیاوردم و صوفیه را نیز به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت ندادم، گرچه ممکن است در لابلای عرایض این مطلب را از برخی نقل نموده و به عنوان یک نظر گزارش کرده باشم.

نکته چهارم:

مرقوم نموده اند که حقیر، مجلسی ثانی را طرفدار صوفیگری شمرده ام؛ درحالیکه حقیر مفصلاً از مخالفت‌های ایشان با صوفیه مطالبی عرض کردم و توضیح دادم که ایشان از طرفداران تصوف نیست و بر خلاف مجلسی اول با بزرگان عرفانی مخالف است، گرچه نفی مطلق نیز نمی کند و امثال شهید ثانی و شیخ بهایی و والد خود مجلسی اول را رد نمی کند.

نکته پنجم:

مرقوم نموده اند که حقیر، مجلسی اول را طرفدار صوفیه دانسته-ام و این سخن حق است و ایشان نه فقط طرفدار صوفیه، بلکه یک صوفی تمام عیار است و در همه آثار خود نیز با همین لفظ "صوفی" یا "تصوف" مرام خود را بیان نموده و از آن دفاع می کند که منابع آن در جلسه مختصراً عرض شده است. اجمالاً حقیر به عنوان یک نفر گزارشگر تاریخ و محقق نمی توانم تعابیر بزرگانی چون ابن میثم بحرانی، خواجه نصیر، سیدحیدر آملی، ابن فهد، ابن ابی جمهور، مجلسی اول و شیخ بهایی و...را که با لفظ تصوف از عرفان دفاع نموده-اند، جهت سلیقه برخی از زغیراهل اطلاع تغییر داده و تحریف نمایم.

نکته ششم:

مرقوم نموده اند که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره) با فلسفه مخالف بوده اند.

این سخن خلاف واقع است، ایشان در بروجرد اسفار تدریس می کرده اند و در فلسفه از شاگردان جهانگیر خان و آخوند کاشی بوده اند و امثال ایشان فلسفه را در اوجی می دانسته اند که عموم طلاب را لایق تحصیل آن نمی-شمرده-اند، علاوه بر اینکه افراد بی اطلاع از نجف و مشهد به ایشان جهت تعطیلی درس حضرت علامه طباطبایی «قدس سره» فشار می آوردند. نویسنده نامه می‌تواند تاریخ صحیح این مطلب را در زندگینامه ایشان به قلم مرحوم دوانی و کتاب تاریخ شفاهی قم و مصاحبه آیت الله منتظری و آیت الله شبیری در این باره ملاحظه نمایند.

نکته هفتم:

مرقوم نموده اند که حقیر عرض کرده ام مراجع بزرگ شیعه حق ندارند درباره این مسأله نظر دهند. به عرض می‌رساند که حقیر در مقام شرح مفردات محل بحث عرض کردم مراد از علمای شیعه در عبارت: «حکمت و عرفان از منظر علمای شیعه»، متخصصینی می-باشند که در این علوم تخصص دارند، چون رجوع به غیر متخصص عقلاً صحیح نیست و مراجع تقلید که متخصص در فقه می‌باشند، سخنانشان در حوزه تخصص ایشان حجت است و تشخیص موضوع بر عهده فقیه نیست چنانکه در مباحث اجتهاد و تقلید عروه نیز آمده است. حقیر عرض نکردم که مراجع چنین حقی ندارند، بلکه سخن از حجت نبودن نظر ایشان بر مقلدین فضلاً از سایرین بود و این امر بر اساس مبانی فقهی خود مراجع از مسلمات بوده و به هیچ وجه توهین به این بزرگواران نمی‌باشد. چنانکه روشن است.

نکته هشتم:

مرقوم نموده اند: « با هزار چسب حتی نام حضرت امام خمینی (ره) را بعنوان مدافع صوفیه و فلسفه می-گوید» این سخن بسیار عجیب است، چون آن بزرگوار از دوران جوانی به عنوان مدافع سرسخت عرفان و فلسفه مشهور بوده اند و حقیر نمی‌دانم نویسنده نامه با چه چسبی می‌خواهند ایشان را در جرگه مخالفین جا بزنند و عبارات صریح ایشان را در دفاع از حکمت و عرفان و ملاصدرا و محی‌الدین مخفی نمایند !!

نکته نهم:

مرقوم نموده اند که « نماز خانه شاید گنجایش بیشتر از سی نفر را نداشت و کارگردانان جلسه بلافاصله پس از گفتن این اراجیف توسط بنده ، حقیر را بیرون جلسه می‌برند تا کسانی که انتقاد دارند نتوانند ایشان را مورد سوال قرار دهند!!» واقعیت امر این است که فقط در همان نماز خانه حدود ۶۰ نفر روی صندلی نشسته بودند و این بنده جلسه را به علت مقارنت با درس خارج یکی از اساتید بر اساس سفارش مدیران جلسه ترك نمودم و حدود نیم ساعت ایستاده در بیرون نماز خانه با فاصله دو متر یا سه متر با درب نماز خانه مشغول پاسخگویی به فرمایشات حضار بودم.

باري مخالفين معارف الهي و حکمت و عرفان غالباً به سه عيب دچارند که در اين نامه نيز آثار آن آشکار است:

۱. اظهار نظرهاي عجولانه و افتاء بدون علم؛ چنانکه معلوم است که نویسنده نامه نه تحصیلات علمي صحیحي دارند و نه حتي گزارش درستي از عرائض جلسه داشته‌اند و بدون هيچ پروائی زمين و زمان را به هم دوخته و دفتر تبليغات اسلامي را تبليغات امر به منکر ناميده و مطالبی خلاف واقع را به گوینده و گردانندگان جلسه نسبت داده‌اند.

۲. بي ادبي و اهانت و متأدب نبودن به آداب شرع مقدس که از سراسر نامه آشکار است .

۳. تفرقه افکني بين صفوف شيعيان و بزرگان؛ علمای مدافع حکمت و عرفان را مدافع کفر و زندقه خواندن و گمراه نامیدن ایشان که در نامه نيز به بهانه اين حقير استادان اين مکتب را به اين مسائل منتسب نموده اند. آري جزای اين معاصي که مخالفان حکمت و عرفان به آن مبتلا مي باشند، اين است که تا پايان عمر خود از اين معارف عالي محروم مي مانند و از مکتب اهل البيت عليهم السلام به نامی دلخوش مي نمایند.

از اطاله و تصديع محضر مبارك عذر خواهم . غرض صرفاً ارائه گزارشي صحیح از ما وقع بود که حقيقت مطلب را روشن نماید. در پايان اين حقير نيز به سهم خود از مساعي جميله شما و ديگر سروراني که در مسير احياء حقيقت مکتب تشيع گام بر مي داريد و با برقراري اين قبيل جلسات اين معارف را به گوش عموم مي رسانيد، تشکر و قدرداني مي نمايم.

شيخ محمد حسن وکيلي